

تأثیر نخبگان فکری و نخبگان ابزاری بر مدرنیزاسیون عصر پهلوی
مهدی لکزی^۱ - حجت الله درویش پور^۲ - اسدالله اطهری^۳ - مرتضی محمودی^۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۳۰

چکیده:

مدرنیزاسیون دوره پهلوی در قریب به اتفاق تحلیل‌ها «مدرنیزاسیون از بالا به پایین» توصیف می‌شود. یعنی دولت با برنامه ریزی آن را موجب شده است. گرچه این تحلیل‌ها بخش مهمی از ماجرا را نشان می‌دهند، اما به نظر ناقص می‌رسند. نخست اینکه؛ دولت پهلوی در انتخاب پروژه مدرنیزه کردن کشور صاحب اراده کامل نبوده است. دوم اینکه؛ نقش نخبگان در این مدرنیزاسیون اغلب نادیده گرفته می‌شود. در پژوهش پیش رو این سوال اصلی مطرح می‌شود که؛ تأثیر نخبگان فکری و نخبگان ابزاری بر مدرنیزاسیون عصر پهلوی چگونه بوده است؟ فرضیه مقاله با بهره‌گیری از نظریه «نخبه‌گرایی پاره تو و موسکا» اینگونه بیان می‌کند که در عصر پهلوی نخبگان فکری به دلیل اشتراک نظر با نخبگان ابزاری در حمایت از نوسازی و مدرنیسم، مبادرت به تولید اندیشه و مشروعیت بخشی به اقدامات رضا شاه و محمدرضا شاه در مسیر مدرنیزاسیون کشور نمودند اما به تدریج در روندهای دیوانسالاری و بوروکراسی جذب و ادغام شدند و به مثابه کارگزارانی خنثی و یا محافظه کار در خدمت اقدامات رضا شاه و محمدرضا شاه قرار گرفتند. بدین ترتیب تأثیر نخبگان عصر پهلوی بر مدرنیزاسیون، به دلیل عدم توازن در ابعاد مدرن سازی، ساختار سیاسی استبدادی و فقدان نظام تصمیم‌گیری جمعی با موفقیت همراه نبود. تکنیک گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای می‌باشد.

واژگان کلیدی: نخبگان فکری، نخبگان ابزاری، پهلوی، مدرنیزاسیون، ایران

^۱ - دانشجوی دکتری (مسائل ایران)، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
mehdi_lakzi@yahoo.com

^۲ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
(نویسنده مسئول)

dr.darvishpur2018@yahoo.com

^۳ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، قزوین، ایران

athary_asadolah@yahoo.com

^۴ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

مقدمه

مسئله نوسازی بر پایه مدرنیته و با هدف رسیدن به جامعه‌ای مدرن و توسعه‌یافته در تجربه اروپاییان و به نحو اساسی و ساختاری در همه جنبه‌ها و حوزه‌ها، به صورت یکپارچه و نظامند و به شکلی نسبتاً موفقیت‌آمیز صورت گرفت. در این روند، جامعه سنتی، کشاورزی با محوریت کلیسا، ارباب و زمیندار و شاه، متحول و دگرگون شده و جامعه‌ای مدرن بر پایه عقل و علم و با هدایت بورژوازی و ایفای نقش دولت مطلقه و بعد از دولت ملی و مدرن و دموکراتیک تحقق یافت (علم و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۲)؛ اما این تجربه به شکلی ناقص، سطحی و ایدئولوژیک به سایر کشورهای جهان و مشخصاً ایران انتقال یافت. نخستین بارقه‌های نظری در تاریخ اندیشه سیاسی ایران که آمیخته با افکار روشنفکری و نوسازی جامعه ایران بود را می‌توان در افکار روشنفکران انقلاب مشروطه مشاهده نمود که در آن حکومت موظف به شرایطی شد که به لحاظ عملی با محدود کردن شاه و شکل‌گیری مجلس مشروطه نمود پیدا می‌کرد. (استوار، ۱۳۹۶: ۱۹) هدفی که نخبگان سیاسی و روشنفکران از شکل‌گیری دولت مشروطه در سر داشتند، به طور خلاصه در تشویق مشارکت مردم در زندگی سیاسی، ایجاد تحولات اقتصادی و اجتماعی به منظور رفع عقب ماندگی ایران و ایجاد نظام سیاسی مقتدر و منسجم مرکزی تجلی می‌یافت؛ اما در عمل، ضرورت ایجاد دولت مرکزی و تحولات اقتصادی و اجتماعی، نیرومندتر از اهداف دیگر بود. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۶۹۸-۶۹۶) تجربه مشروطه و شکست آن سبب شد تا نخبگان ایرانی با چرخشی فکری از آرمان‌های دموکراسی خواهی و تجدد دست کشیده و راه برون‌رفت ایران از عقب ماندگی و حرکت در مسیر مدرنیزاسیون را در الگوی نوسازی آمرانه دریابند. بر این اساس تمرکز قدرت در دست حکومت مرکزی و نقش‌آفرینی نخبگان فکری در کنار نخبگان ابزاری، حرکت جدی به سمت مدرنیزاسیون در دوران پهلوی (به‌ویژه پهلوی اول) را برای ایران به همراه داشت. (گلجان و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۴۰)

مدرنیزاسیون دوره پهلوی در قریب به اتفاق تحلیل‌ها «مدرنیزاسیون از بالا به پایین» توصیف می‌شود. یعنی دولت عامدانه و با برنامه‌ریزی آن را موجب شده است. گرچه این تحلیل‌ها بخش مهمی از ماجرا را نشان می‌دهند، اما به نظر ناقص می‌رسند. نخست اینکه؛ دولت رضاشاه در انتخاب پروژه مدرنیزه کردن کشور صاحب اراده کامل نبوده و قرار گرفتن در دل تحولات منطقه نقش مهمی در این میان داشته است. فشار بیشتر همسایه‌های مدرن به ایران بر روند مدرنیزاسیون ایرانی نکته قابل تأملی است. دوم اینکه؛ نقش نخبگان در این مدرنیزاسیون که دولتی نامیده می-

شود اغلب نادیده گرفته می شود. به نظر می رسد برنامه های کلی دولت پهلوی خلاصه ای از برنامه هایی است که نخبگان ایرانی به خصوص در سال های نخست وزیری رضاشاه ترویج می دادند. در این حال، نخبگان و روشنفکران که از دستیابی به آرمان تجدد و دموکراسی خواهی ناامید شده بودند تنها راه نجات ایران را حمایت از فردی مقتدر و نظامی یافتند و با حمایت های خود به مشروعیت بخشی حکومت رضاشاه مبادرت نمودند. (علم و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۱) با گسترش دامنه قدرت و اختیارات رضاخان و محصور شدن قدرت سیاسی در دستان شاه دوران سلطه مطلق شاه و روابط شخصی، به ویژه از طریق نقش کلیدی نظامیان در کشور آغاز شد و روند نوسازی از حالت نظامند، ساختاری و نهادینه شده فاصله گرفته و مشارکت نخبگان در این زمینه به شدت کاهش یافت و این نارضایتی در کنار دخالت های خارجی، وقوع جنگ جهانی اول، نقض بی طرفی ایران و تمایل رضاشاه به سیاست های هیتلری، ناآرامی های داخلی، نارضایتی های حاصل از برخی سیاست های نوسازی همچون مسئله حجاب و سایر عوامل به استعفای صوری، برکناری و تبعید رضاشاه انجامید و دورانی کوتاه از آزادی های سیاسی برای نخبگان ایجاد شد. این فضای باز سیاسی با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط آمریکا، سرنگونی دولت مصدق و روی کار آمدن محمدرضا شاه به اتمام رسید و نخبگان بار دیگر در امواج جریانات سیاسی ایران قرار گرفتند. برخورد پهلوی دوم با نخبگان و روشنفکران، برخوردی دوگانه بود؛ زیرا از یک طرف برای اجرای برنامه های نوسازی سطحی و وارداتی خود به ایشان نیاز داشت و از طرف دیگر به لحاظ ماهیت سیاسی و عدم تمایل به تقسیم قدرت، نمی توانست به خواسته های اساسی نخبگان و روشنفکران پاسخ مثبت دهد؛ بنابراین بخشی از نخبگان فکری، در ساختار دیوانسالاری جذب شدند. (شهرام نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۷) بر این اساس پرسش مقاله حاضر چنین است: «تأثیر نخبگان فکری و نخبگان ابزاری بر مدرنیزاسیون عصر پهلوی چگونه بوده است؟» فرضیه مقاله که نتایج تحقیقات از منظر رویکرد تاریخی - تحلیلی است، با بهره گیری از نظریه «تخبه-گرایی پاره تو و موسکا» اینگونه بیان می کند که «در عصر پهلوی نخبگان فکری به دلیل اشتراک نظر با نخبگان ابزاری در حمایت از نوسازی و مدرنیسم، مبادرت به تولید اندیشه و مشروعیت بخشی به اقدامات رضا شاه و محمدرضا شاه در مسیر مدرنیزاسیون کشور نمودند اما به تدریج نخبگان فکری در روندهای دیوانسالاری و بوروکراسی جذب و ادغام شدند و به مثابه کارگزارانی خنثی و یا محافظه کار در خدمت اقدامات رضا شاه و محمدرضا شاه قرار گرفتند. بدین ترتیب تأثیر نخبگان عصر پهلوی بر مدرنیزاسیون، به دلیل عدم توازن در ابعاد مدرن سازی، ساختار

سیاسی استبدادی و فقدان نظام تصمیم‌گیری جمعی با موفقیت همراه نبود». تکنیک گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای می‌باشد و تلاش گردیده تا از جدیدترین کتب، مقالات و تحلیل‌ها در این حوزه بهره‌گیری نماید.

پیشینه پژوهش

تاکنون آثار گوناگونی در خصوص شکل‌گیری و ویژگی‌های دولت مدرن پهلوی نوشته شده است، اما کمتر آثاری را می‌توان یافت که به تاثیر نخبگان فکری و ابزاری بر مدرنیزاسیون این دوره متمرکز باشد. اغلب آثار بر اقدامات رضاشاه و محمدرضا شاه در چرخه ناقص مدرن‌سازی تکیه کرده و مقاله حاضر تلاش می‌کند وزن نخبگان فکری و ابزاری را در نتایج به دست آمده از اقدامات این دوره در روند کلی مدرنیزاسیون بررسی نماید. با این حال به تعدادی از این پژوهش‌ها اشاره می‌شود. در کتاب **تجدد آمرانه** نوشته تورج اتابکی، نویسنده تلاش نموده است تا تحولات ایران را در دوره رضاشاه در بخش‌های مختلف از جمله بازسازی دولت، روابط خارجی، تحول در آموزش و پرورش، لباس، زنان را مورد بررسی قرار دهد. وی در این کتاب با نگاهی تطبیقی به ایران و ترکیه و اقدامات رضاشاه و آتاتورک، این اقدامات را مدرنیزاسیونی از بالا یا تجدد آمرانه تلقی نموده و مقالات مندرج در آن درباره تحولات تحمیلی دولت رضاشاهی و آتاتورکی به جامعه‌های خود تحمیل کردند و در برخی موارد واکنش مردم به این تحولات را نشان می‌دهد. وی همچنین در کتاب **ایران و جنگ جهانی اول: آوردگاه ابردولت‌ها (۱۳۸۹)**، بیان می‌کند ناکامی مشروطه و آشوب‌های جنگ جهانی اول را در ایران سبب ساز چرخش فکری روشنفکران به دولت‌سازی و ایجاد حکومت متمرکز رضاشاه معرفی می‌کند. اتابکی در این آثار، به واکاوی چرخش فکری روشنفکران و شکل‌گیری تجدد آمرانه می‌پردازد و معتقد است که پیش از به قدرت رسیدن رضاخان، پیش‌طرحی برای اصلاحات در ایران وجود داشت. جان فوران در کتاب **مقاومت شکننده (۱۳۸۳)**، به رغم تلاش‌های رضاشاه در تأسیس دولت متمرکز و نوسازی ایران بر اساس الگوی غرب، آن دولت را در مدار وابستگی و الگوی توسعه نظام جهانی می‌داند. نادر انتخابی در کتاب **ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه (۱۳۹۰)**، به تأثیر نخبگان و روشنفکران سالهای پس از مشروطه در شکل‌گیری تجدد آمرانه و یگانگی ملی غرب بر پایه دولت-ملت پرداخت. از منظر وی نظریه پردازان تجدد آمرانه، دولت-ملت را بنیاد سازماندهی جامعه می‌دانند. مقالاتی همچون **برنامه تجدد و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی** نوشته (محمدرضا علم، فرزانه دشتی و بیژن میرزایی، ۱۳۹۳) نیز باز تولید استبداد، عدم حل

بحران‌های عمده هویت، مشروعیت، توزیع و تضادهای عمده داخلی و خارجی، فقدان تقویت نهادهای مدنی و فقدان توسعه سیاسی را از دلایل ناکامی پدیده مدرنیزاسیون در ایران دوره پهلوی اول می‌داند. مجید استوار در مقاله نقش روشنفکران ایرانی در ساخت دولت رضاشاه (۱۳۹۶)، نیز همراهی روشنفکران با رضاشاه را در ساخت دولت مدرن موثر می‌داند. مقاله آسیب‌شناسی انحطاط دولت اقتدارگرای بوروکراتیک محمدرضا شاه (۱۳۹۶)، نوشته جاسب نیکفر و حسنعلی یاری، بیان می‌کند گسترش دیوان سالاری، انحصار سیاسی و دفع مشارکت سیاسی و فقدان تعامل موثر بین نخبگان واقعی و بدنه سیاسی موجب مدرنیزاسیون ناقص و تبدیل حکومت وی به دولتی مطلقه شد. صمد عابدینی و امیر خوشحال نیز در مقاله خود تحت عنوان نقش نخبگان فکری و سیاسی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بین دو انقلاب (از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷) و نقش توده‌ها در آن (۱۳۹۲)، پیدایش قانون و اداره جامعه برحسب آن، تفکیک قوا و آشنایی با مفاهیمی همچون آزادی، دموکراسی، پارلماناریسم و... را از ویژگی‌های تأثیر نخبگان بر جامعه ایران تا پایان حکومت محمدرضا شاه می‌داند.

چارچوب نظری

در بررسی تأثیر نخبگان فکری و ابزاری بر مدرنیزاسیون دوره پهلوی، نظریه نخبه‌گرایی پاره‌تو و موسکا بیش از هر رویکردی در توضیح این مسئله از قابلیت تبیین برخوردار است. پاره‌تو از نخستین نظریه پردازانی است که درباره نقش نخبگان در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی سخن گفته است. (عابدینی، خوشحال، ۱۳۹۲: ۱۲۹) وی در تعریف از نخبه؛ این صفت را به کسانی اطلاق می‌کند که با توجه به نقشی که در جامعه بر عهده دارند کاری را انجام می‌دهند و استعدادهای طبیعی دارند، موقعیت‌های برتری را نسبت به متوسط افراد جامعه دارند و در واقع نخبگان را می‌توان از اعضای ممتاز جامعه دانست. (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۱۶) از منظر پاره‌تو ما با دو گروه از نخبگان سر و کار داریم؛ نخبگان حاکم و نخبگان غیر حاکم. نخبگان غیر حاکم در ایران عصر پهلوی کسانی هستند که در عین نخبگی و شایستگی، سهمی از قدرت برخوردار نیستند و در ساخت قدرت جایگاهی ندارند. مانند نیروها و گروه‌های مخالف حکومت. (ازغندی و دیگران، ۱۳۹۵: ۸) در مقاله پیش رو میزان تأثیر هر دو گروه بر روند مدرنیزاسیون ایران مد نظر قرار دارد. موسکا نیز از جمله کسانی بود که به تمایز میان نخبگان و توده‌ها معتقد بوده و بیان می‌داشت که در کلیه جوامع دو طبقه وجود دارد. طبقه حاکم که تعداد کمتری را شامل شده و قدرت را در انحصار خود دارد و طبقه محکوم یا همان فرمانبردار که تعداد بیشتری را

شامل شده و توسط طبقه نخست به گونه‌ای سازمان یافته و قانونی و اغلب استبدادی هدایت و کنترل می‌شوند. (باتامور، ۱۳۸۱: ۷) تغییرات در این گروه نخبه در طی یک دوره زمانی، گاه به طور عادی و از طریق عضوگیری عادی از قشرهای پایین‌تر جامعه، گاهی با داخل شدن در گروه‌های اجتماعی جدید در آن و زمانی مانند آنچه در انقلابها رخ می‌دهد، با جانشین شدن یک گروه نخبه مخالف به جای گروه نخبه مستقر، دستخوش تغییراتی می‌شود. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۲۵) در مقاله پیش رو، شناخت و تحلیل عملکرد نخبگان فکری و ابزاری دوره پهلوی در روند مدرنیزاسیون کشور مد نظر بوده است و نظریه نخبه‌گرایی پاره‌تو و موسکا به دلیل تمرکز بر موضوع نخبگان (ویژگی‌ها، ماهیت و عملکرد آنان) و انطباق این تعاریف بر نخبگان جامعه ایران در عصر پهلوی مورد استفاده قرار گرفته است. به بیان دیگر؛ تاکید بر نظرات پاره‌تو و موسکا از آن جهت بوده است که در درون نظام سیاسی ایران (دوره پهلوی)، گروه معینی به نسبت کسان دیگر در همان نظام سیاسی، به نحو موثر و تعیین کننده‌ای اعمال قدرت و نفوذ کرده و بر روند مدرنیزاسیون مد نظر شاهان پهلوی اعمال اثر می‌کرده‌اند. (شهرام نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۷۸)

«نخبگان به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند که به واسطه عهده دار بودن مشاغل اساسی در نهادهای گوناگون دولت، یا دسترسی غیر رسمی به نهادهای مزبور از طریق مکانیسم‌های حمایت و وابستگی و پیوندها و ترتیبات مشابه، قادر به تأثیرگذاری و اعمال قدرت و نفوذ بر امورات جامعه هستند.» (ازغندی و دیگران، ۱۳۹۵: ۸) نخبگان فکری نیز افرادی هستند که اندیشه، فکر، روش‌های بهینه، تئوری، آینده نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند. اینان روش‌های عقلانی تحقق اهداف را مشخص می‌کنند. البته نخبه ابزاری می‌تواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از توانایی‌های فکری نیز برخوردار باشد. (سریع القلم، ۱۳۸۶: ۴۲) وظیفه نخبگان فکری در یک جامعه، ارائه راه حل و بازکردن گره‌های یک جامعه و تفکر درباره آن است و وظیفه نخبگان سیاسی آن است که این تشکیل را برای نخبگان فکری ایجاد کنند و اندیشه‌های پیچیده و رهیافتهای آنها را برای اداره کارآمد جامعه به کار گیرند و تفاوت این دو با توده این است که در جامعه سنتی برای عامه گذران زندگی اصل است و برای نخبگان استمرار فرصت حکومت کردن.» (همان: ۸۵)

تاثیر نخبگان فکری و ابزاری بر مدرنیزاسیون پهلوی اول (رضا شاه)

بروز ناآرامی‌های اجتماعی، اوضاع نابسامان اقتصادی، دخالت‌های خارجی در کنار سرخوردگی‌های سیاسی ناشی از شکست انقلاب مشروطه و در یک کلام تضعیف شدید حکومت قاجاریه

سبب شد تا زمینه‌های به قدرت رسیدن رضاخان و وقوع کودتای ۱۲۹۹ فراهم شود. بازبینی تجربه مشروطه از سوی روشنفکران ایرانی سبب شد که آنان با چرخشی فکری از آرمان‌های دموکراسی خواهی و تجدد طلبی که در دوره انقلاب مشروطه از ارزش بالایی نزد این قشر برخوردار بود دست کشیده و راه برون رفت ایران از عقب ماندگی، آشوب و هرج و مرج و توسعه نیافتگی را در ظهور یک فرد مقتدر و در الگوی نوسازی آمرانه جستجو کنند. (استوار، ۱۳۹۶: ۱۹) دوران پهلوی اول از نظر روشنفکران، بهترین دوران برای به کرسی نشاندن افکار و نظریه‌های روشنفکری خود بود و شکافی میان حاکمیت پهلوی و نخبگان در پیشبرد برنامه‌های مدرنیزه کردن ایران وجود نداشت. (اوحدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۶۱) انعکاس مفاهیم مدرن در پوشش شعار خرافه زدایی و ناسیونالیسم در پوشش باستان گرایی به منزله وجه مشترک و نقطه اتفاق روشنفکران با یکدیگر و آنها با حاکمیت بود. استفاده رضاخان از روشنفکرانی مانند داور، تیمورتاش و فروغی به عنوان نخبگان فکری و ابزاری و ایجاد تغییر در ساختارهای دستگاه قضا، قانون اساسی، آموزش و پرورش، نظام اجباری وظیفه و... بیانگر این رابطه دوسویه بود. (بهنام، ۱۳۸۳: ۶۱) حکومت رضاخان قادر بود تا با تجدید سازمان نیروهای نظامی و ایجاد یک ارتش مدرن، تقاضای جریان‌ات تجدد طلبی در ایران را پاسخ دهد و دیگر آنکه گسترش تعلیم و تربیت و دانشگاهها به شکل غربی و اتخاذ علوم و فنون پیشرفته از این طریق و انجام اصلاحات اداری ضرورت چنین حکومتی را برای نخبگان آشکار می‌ساخت. (تاجیک، ۱۳۸۲: ۱۲۱) تلاش روشنفکرانی همچون کسروی، تقی زاده، حکمت، داور، سیاسی و فروغی در آنچه خود مبارزه با خرافات می‌دانستند و انتشار مطالب صریح و همه جانبه در مجلاتی همچون کاوه، پیمان، شفق سرخ، مرد امروز، نامه فرنگستان به هدف مبارزه با دین و ضرورت تداوم تغییرات و نوسازی در انواع شئون جامعه ایران، ایجاد دستگاه بوروکراسی جدید صورت گرفته و از جمله اقدامات و حمایت‌های فکری اقشار نخبه از اصلاحات رضاخان به شمار می‌آمد. (اوحدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۶۷) نامه فرنگستان که حامیان تقی زاده آن را منتشر می‌کردند در شماره اول خود در سر مقاله - ای با عنوان «ما چه می‌خواهیم؟» نوشت: «همه به طرف یک مقصود می‌رویم. سلطنت فکر جوان بر فکر پیر... همه چیز باید نو گردد. ما ایران نو، فکر نو، مردم نو می‌خواهیم. ما می‌خواهیم ایران را اروپایی نماییم... ما می‌خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران، این سخن بزرگ را به کار ببندیم: ایران باید روحا و جسما، ظاهراً و باطناً فرنگی مآب شود. فکر پیر در مقابل فکر جوان قادر به مقابله و برابری نبوده، باید محو و نابود گردد». (بهنام، ۱۳۷۹: ۹۷-۹۸)

و ۸۳-۸۹) در واقع این نخبگان را می‌توان تئوریسین‌های استبداد منور نامید که در فضا سازی- های سیاسی و اجتماعی کشور نقشی به سزا داشته تا مرد قدرتمند، یعنی رضاخان سردار سپه بر امواج سوار شده و راه برای به قدرت رسیدن وی هموار گردد. (آبادیان، ۱۳۹۳: ۱۲۱)

شاخصه مشترک کسانی که به سبک مدل تقی زاده و یا کسروی اهداف نوسازی را دنبال می- کردند مبارزه منفی با سبک زندگی و وجهه دیندارانه جامعه ایران بود. در دو مجله شاخص آن زمان یعنی کاوه و پیمان نوعی تقسیم مسئولیت ناآگاهانه میان آنها حاکم بود؛ بدین نحو که مجله پیمان تمام تخریب‌ها و چالش‌ها را متوجه خود ساخت و در سوی دیگر، جریان روشنفکری حول مجله کاوه، ساختارهای لازم و طراحی‌های لازم را در پیشبرد اهداف مدرنیزاسیون جامعه ایرانی پی گرفت. پیمان معطوف به عموم جامعه بود و کاوه معطوف به نخبگان. دو مجله مذکور در سوق دادن جامعه به سمت سکولار شدن بصورت هماهنگ عمل میکردند. (اوحدی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۸) مباحثات روشنفکران نسل دوم درباره ماهیت تجدد و تمدن اروپایی و نسبت جامعه و میراث ایرانی و دینی با آن، در حلقه‌های فکری و روزنامه‌ها و مجله‌های آن زمان جز در مقطعی کوتاه و در قالب مباحثاتی کم دامنه ادامه نیافت و تعمیق نشد. اندیشه دولت مطلقه نوساز به سرعت از این مباحثات گذر کرد و خود را درگیر بحث‌های عینی تر مبارزه سیاسی برای قبضه دولت و همچنین تدوین برنامه دولت - ملت سازی و مدرن سازی کرد. بخشی از مسئله ناشی از عدم درگیری عمیق روشنفکران ایرانی با مباحث نظری مطرح در این حوزه‌ها در سطح جهانی بود.

عمده‌ترین تلاش‌های نخبگان فکری و نخبگان ابزاری در جهت پیاده سازی مدرنیزاسیون رضا شاهی را می‌توان در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، آموزشی و قضایی مشاهده نمود که با ورود نخبگان فکری به جرگه نخبگان ابزاری و در راستای تحکیم حکومت مرکزی به وقوع پیوست. این تاثیر در حوزه قضایی زمانی به وقوع پیوست که محدود ساختن حوزه اختیارت محاکم و محاضر شرعی که از قدرت زیادی در میان مردم عامی و نیز صاحبان قدرت و نفوذ برخوردار بودند در دستور کار علی اکبر داور قرار گرفت. داور معتقد بود که یگانه راه حل مشکلات کشور، دولت است و بر اقتدار و کارآمدی دولت در ایران تأکید می‌کرد. (عاقلی، ۱۳۶۹: ۲۵۰)

وی بعد از کودتای ۱۲۹۹ در کابینه فروغی به وزارت عدلیه رسید و برای ایجاد نظام نوین قضایی که بر پایه‌های حقوق قضایی غرب (به ویژه فرانسه) استوار بود به تغییر ساختارهای قضایی مبادرت نمود. (گلجان و دیگران ۱۳۸۷: ۷۰) از مهمترین اقدامات وی علاوه بر اصلاح دادگستری،

اصلاحات اداری و تأسیس ثبت احوال بود. این اقدام سبب ارتقای کارایی حقوقی، قضایی و اقتصادی شد و به موجب قانون مصوب ۲۱ بهمن ۱۳۰۶ ش و متمم آن (۱۱ دی ۱۳۰۷ ش)، حدود وظایف ثبت اسناد و املاک کشور معین شد. (لمبتون، ۱۳۷۷: ۳۴۱)

حوزه اقتصادی به عنوان ملموس ترین حوزه نوسازی کشور نیز از اقدام نخبگان فکری و ابزاری جهت هماهنگی با سیاست‌های مدرن سازی رضاشاه بی نصیب نماند. وجود و تداوم حضور نخبگانی همچون ذکاءالملک فروغی (در دوران سردار سپهری رضاخان، سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴)، تقی زاده (در کابینه هدایت، ۱۳۰۹)، علی اکبر داور (در کابینه فروغی ۱۳۱۲ و ۱۳۱۴)، محمود بدر، رضاقلی امیر خسروی و عباسقلی گلشائیان (کفیل وزارت دارایی)، در بخش اقتصادی و دارایی حکومت رضاخان منجر به تصویب لوایح و قوانین مالی و اقتصادی در راستای نوسازی این بخش گردید. (جزایری، ۱۳۳۵: ۱۴۲) محمد علی فروغی در وهله نخست به عنوان نخبه فکری شناخته می‌شد که از سرمایه فرهنگی موثری جهت اثرگذاری بر روندهای عصر پهلوی برخوردار بود. وی به دنبال ایجاد ساخت نوینی برای اداره کشور بود و در ساخت تأسیسات تمدنی جدید (مانند دانشگاه تهران و فرهنگستان زبان) تلاش فراوانی کرد. وی با مشاهده ایران آشفته عصر قاجار، تشکیل دولت مرکزی نیرومند و استقرار نظم در کشور را تنها راه نجات ایران می‌دانست و در کابینه خود برای سامان بخشی به حوزه اقتصادی نیز تلاش‌های زیادی نمود. به هر حال اقتصاد ایران با وضعیت بسیار نابسامانی در اواخر حکومت قاجار مواجه بود و تغییر عمده در نهادهای سیاسی ایران، به خصوص تغییر در نظام حاکمه و گردش نخبگان سیاسی حاکم و پرورش روحیه ملی‌گرایی و تجدد خواهی و گذار ایران از یک کشور سنتی ضعیف به یک کشور نیمه متجدد، کاری دشوار به نظر می‌رسید. نوسازی در حوزه آموزشی نیز یکی از پر دامنه‌ترین اقداماتی بود که در چهارچوب سیاست‌های دولت پهلوی به اجرا گذاشته شد. در این تحولات نخبگان و روشنفکرانی همچون تیمورتاش نقش بسزایی داشتند. نظام آموزشی جدید در ایران که جای مکتب خانه‌ها را گرفت، در سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۰۴ شمسی پایه‌گذاری شد. (علم و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۳)

پس از تأسیس دارالفنون که نخستین دانشگاه به سبک جدید است، مدارس هم‌چون مدرسه علوم سیاسی، مدرسه فلاح، مدرسه طب و... به فعالیت مشغول شدند. اما از سال ۱۳۰۴ که نظام آموزشی رشد چشمگیری پیدا کرد و مدارس قدیمی تحت نظر روحانیون تعطیل شد، دانش سراهای مقدماتی تأسیس و معلمان غیر روحانی و تابع ضوابط وزارت فرهنگ مشغول به کار

شدند. (Banani, 1961, 94) تیمورتاش اقدام به توسعه مدارس و فرستادن دختران و پسران در یک مدرسه نمود. وی موضوع تغییر لباس مردان را پیگیری نموده و در موضوع رفع حجاب و توسعه معارف برای زنان و ایجاد شرایطی که بتوانند همچون مردان در مدارس متوسطه و دانشکده‌ها درس بخوانند و به استخدام ادارات درآیند، به جد تلاش کرد. (دهباشی، ۱۳۷۸: ۷۴۵)

در اواخر سال ۱۳۱۳ با تصویب قانون تأسیس دانشگاه، بنای دانشگاه تهران نیز آغاز شد و تمام مدارس عالی و دانشکده‌های تأسیس شده تا آن زمان را در بر گرفت. تعداد دانشجویان این دانشگاه از ۸۸۶ نفر در سال ۱۳۱۳ به بیش از ۳۳۰۰ نفر در ۱۱ دانشکده در سال ۱۳۲۰ رسید. تأسیس سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۷ش، اعمال محدودیت برای مدارس میسیونرهای مذهبی، تأسیس کلاس‌های شبانه اکابر، بزرگداشت فردوسی و شاهنامه، تدوین تقویم مستقل ایرانی، تغییر نام کشور نیز از دیگر اقدامات رضاخان در مسیر نوسازی و با همراهی نخبگان فکری بود. بدین ترتیب، با ترجیح نظام سیاسی و حمایت نخبگان فکری، به اصلاحات غیر بومی که بر الگوهای بیرونی مبتنی بود، توجه بسیار شد؛ نزد این نخبگان، دموکراسی پارلمانی به محقق رفت تا پاره‌ای دیگر از اهداف مشروطه محقق شود. بنابراین، برنامه ساخت دولت مدرن پهلوی، توسط روشنفکران پایه گذاری شد و رضاخان با تکیه بر این برنامه‌ها و کاربست این عناصر در میدان سیاسی، به نوسازی کشور اهتمام نمود. در این دوره هرچند در ابتدا رضاخان سعی کرد روحانیون را در کنار خود نگه دارد اما در کل این قشر مهم در جامعه مذهبی ایران را کنار گذاشت، تعداد آنان را در مجلس کاهش داد و حتی رسم قدیمی بست نشینی و تحصن در اماکن عمومی مقدس را از اهمیت انداخته و زمین‌های وقفی را به تصرف خود درآورد. نخبگان فکری نیز که بیشتر تحصیل کرده اروپا بودند باستان‌گرایی، سرکوب شورشیان داخلی، ناسیونالیسم و اخذ تمدن غربی را سرلوحه کار خویش قرار داده و در مشروعیت بخشی به استبداد رضاخان تلاش کردند. (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۷) با این حال با تضاد قرار گرفتن مبانی حکومت دیکتاتوری با اصول و اندیشه‌های پذیرفته شده جامعه روشنفکری و نمایان شدن این تضاد میان اندیشه‌های روشنفکری (مانند آزادیخواهی) از یک طرف و همکاری با حکومت دیکتاتوری از سویی دیگر این همکاری به بن بست کشید و سرانجام نخبگان فکری نتوانستند جایگاه مناسبی در ساختار سیاسی پهلوی اول به دست آورند و حتی برخی از آنها جان خود را در این راه از دست دادند. (شهرام نیا، ۱۳۸۹: ۹۶)

همچنین قدرتمندی روشنفکران و نخبگان فکری در گرو وجود فرهنگ سالم سیاسی، یعنی

حاکمیت قانون و فعالیت‌های آزادمنشانه نهادهای قانونی است و چون رضاخان این موقعیت را بوجود نیاورد، آنها فرصت تاثیرگذاری بر پویش تصمیم‌گیری را نیافتند. (ازغندی، ۱۳۸۸: ۱۱۸) در این زمان روشنفکران برای اجرایی کردن کارهای رضاخان مانند ایجاد تمرکز قدرت و ایجاد وحدت ملی و نوسازی و مدرن کردن کشور، با انجام دادن کارهایی از جمله ترجمه‌ها و مکتوبات، ایده‌های اروپای مدرن را به طور آگاهانه وارد ایران کردند و همچنین تلاش کردن اصلاحات سیاسی و اجتماعی را با همدلی و مشارکت رضاشاه به پیش ببرند. (جهانبگلو، ۱۳۸۱: ۶۵) بالاخره در اواخر این دوره، روشنفکران به علت دوری از این دولت از اصول حکومت قانون، آزادی و لیبرالیسم به حاشیه نشینی روی آوردند و از صحنه سیاسی کشور دوری گزیدند. (عابدینی و خوشحال، ۱۳۹۲: ۱۳۸)

نخبگان فکری و ابزاری در پهلوی دوم (محمدرضاشاه)

ایران طی دوران پهلوی اول و دوم، با دو جریان گسترده تجدید سازی روبرو گردید. این دو جریان، پیامدهای قابل توجهی در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی به بار آورده و جامعه ایران را از تبعات خود بی نصیب نگذاشتند. موج دوم تجدید سازی که از ابتدای دههٔ چهل آغاز شد، دامنهٔ آن از موج نخست نیز وسیعتر بود و تحولات برجسته‌ای را در ایران موجب گردید. دوران حکومت محمدرضا شاه و نحوه تعامل وی با نخبگان و اقداماتش در حوزه نوسازی کشور را می‌توان در دو دوره مختلف و مجزا بررسی نمود. دوره اول که از آبان ۱۳۲۰ آغاز و تا سال ۱۳۴۰ به طول انجامید را دوران پادشاهی مشروطه محمدرضا می‌توان در نظر گرفت. در ده سال اول این دوره، نظام سیاسی، متکثر و کم و بیش مبتنی بر قانون اساسی بود. دربار سلطنتی قدرت چندانی نداشت و قدرت در بین پنج قطب جداگانه که شامل؛ دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم بود دست به دست می‌شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۰۸) گرایش‌های اصلی نخبگان این عصر را می‌توان تحت عنوان کلی حمایت از قانون اساسی و اجرای آن در عمل، پارلمانتاریسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم یاد کرد که حاملان اصلی آن روشنفکران و طبقات جدید شهری بود. (بشیری، ۱۳۸۹: ۷۸) موافقان و مخالفان محمدرضا شاه در این دوره، عمده فعالیت‌های خود را در چارچوب مجلس (مجلس سیزدهم به بعد) انجام داده و از پارلمان به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد حمایت و یا ابراز مخالفت خود با منافع طبقه، حزب و منافع خود بهره می‌بردند. افرادی همچون مرتضی قلی خان بیات (صاحب معادن ذغال سنگ)، حسن اسفندیاری (سرمایه گذار صنعت ابریشم) و احمد بهبهانی فرزند آیه الله بهبهانی از طرفداران شاه

در مجلس سیزدهم بوده و مخالفان محمدرضا شاه نیز از علی دشتی (از ثنوری‌سین‌های استبداد منور رضاخانی) تا ابراهیم خواجه نوری (در حزب تندروی عدالت) خواهان کاهش بودجه نظامی، اصلاح بوروکراسی حکومتی و گسترش امکانات آموزشی بوده و هشدار می‌دادند که در صورت دخالت شاه در سیاست، تاج و تختش با تهدید مواجه خواهد شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۳۳)

مصطفی فاتح از حزب هم‌رهان و صاحب روزنامه «مردم» که فارغ‌التحصیل اقتصاد از انگلیس و از اعضای عالی‌رتبه ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس به شمار می‌رفت به همراه احسان نراقی (حقوقدان برجسته)، خواهان تأمین برابری سیاسی برای شهروندان و نیز ملی کردن ابزارهای اصلی تولید بودند و از تحصیل‌کردگان معتقد به این اصول حمایت می‌کردند. نراقی، موسسه پژوهش و مطالعات اجتماعی را تاسیس کرد که در آن به اغلب ایده‌های موجود عمق بخشیده می‌شد و بر روی پروژه‌هایی نظیر پژوهش درباره طبقه متوسط، تحلیل بازار و جنبه‌هایی خاص از اصلاحات ارضی کار شد. (Milani, 2000, 128) اما آغاز فاصله معنادار نخبگان برجسته فکری همچون دکتر علی شایگان، حسین فاطمی، حسین مکی، کریم سنجانی و مظفر بقایی با روند اقدامات مدرن‌سازی محمد رضا شاه، با طرح لایحه تشکیل انجمن‌های ایالتی صورت گرفت که این طرح توطئه‌ای انگلیسی از سوی این قشر نامیده شد. ضمن آنکه ملی شدن صنعت نفت توسط مصدق، نه مورد حمایت شاه و نه خواست وی بود و پس از سقوط مصدق و متلاشی شدن حلقه نخبگان اطراف وی همچون رضوی، شایگان و فاطمی، این دستاورد در کنسرسیوم مشترک نفتی با انگلیس تحت الشعاع نفوذ و دیدگاه‌های شاه در همراهی با انگلیس قرار گرفت. (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۳۹۸)

از وقوع اصلاحات ارضی و مشخصاً پس از سقوط امینی در سال ۱۳۴۱، می‌توان آغاز دوره دوم حکومت محمدرضا شاه با همراهی نخبگان فکری و ابزاری نامید. نخبگان این دوره را می‌توان از طراحان و مجریان توسعه اقتصادی و اجتماعی پهلوی دوم دانست که در گروه‌هایی همچون کانون مترقی برای به دست گرفتن قدرت سیاسی فعالیت می‌کردند. (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۵۱)

برنامه اصلاحات ارضی در کابینه امینی و با وزارت حسن ارسنجانی (از نزدیکان قوام و مدافع اصلاحات ارضی) در سمت وزیر کشاورزی در سال ۱۳۴۱ آغاز شد. با سقوط امینی و نخست‌وزیری اسدالله علم، طرح‌های اصلاحی ارسنجانی از سوی شاه تعدیل و متعاقب آن با ارائه طرح شش ماده‌ای معروف به انقلاب سفید واکنش‌های مختلفی بین نخبگان فکری و به ویژه روحانیون به وجود آمد و با ناآرامی‌های بعدی ناموفق ماند. بدین ترتیب از ۱۳۴۰ به بعد نخبگان اصلاح

طلب زیادی نتوانستند در هرم قدرت پهلوی قرار بگیرند و این جایگاه‌ها اغلب توسط نخبگان محافظه کار و متملق تصاحب شد. در این دوره تضاد میان آرمان روشنفکری و واقعیت (وابستگی مالی به حکومت) را می‌توان یکی از موانع جدی نخبگان فکری برای حرکت در مسیر نوسازی دانست. در آن دوران، نخبگان فکری اصلاح طلب نه با دولت بودند و نه با مردم. زیرا افکار التقاطی و تجدد خواهانه وارونه، با فرهنگ بومی سازگاری نداشت و شاه نیز علیرغم افزایش مداوم دیوانسالاری توسط نخبگان، به افزایش قدرت خود در همه شئون مبادرت می‌نمود. (شهرام نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۹۸) همین قدرت طلبی شاه سبب برکناری ارسنجانی شد. در واقع شاه می‌ترسید که ارسنجانی با کمک کشاورزان و لیبرال‌های شهری قدرتی مستقل از قدرت شاهنشاهی به دست بیاورد. (Zonis, 2015. 60)

با این وجود درآمدهای نفتی بعد از سالهای ۱۳۴۲ موجب گسترش دستگاه بوروکراسی پیچیده و گسترده‌ای شد که به عنوان یکی از ابزارهای قدرت مطلقه به شمار می‌رفت و این در-آمد در کنار فعالیت‌های بنیاد پهلوی، زمینه را برای حکومت مطلقه و یکه تازی هرچه بیشتر محمدرضا در حرکت به سمت مدرنیزاسیون مدنظرش هموار کرد. (بشیریه، ۱۳۸۹: ۹۳) دوران نخست وزیری هویدا از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶ را می‌توان دوران حرکت تند محمد رضا شاه به سمت اقتدارگرایی و اجرای برنامه‌های مدرنیزاسیون مدنظر خود با حمایت هویدا و نخبگان همفکرش دانست. در این سالها قشر تازه‌ای از روشنفکران محافظه کار، غربگرا و طرفدار دربار پیدا شدند و مناصب عمده قدرت سیاسی را به دست گرفتند. این گروه، نخست در سال ۱۳۴۰ در کانون ترقی گرد آمده بودند که مرکب از ۳۰۰ تن تحصیلکرده غرب به ویژه آمریکا بودند. همین کانون بعداً به صورت حزب ایران نوین درآمد. کانون ترقی، خود در ابتدا گروهی مخالف به شمار می‌رفت. حسنعلی منصور، محسن خواجه نوری، دکتر منوچهر شاهقلی، مهندس فتح الله ستوده و امیر عباس هویدا از مؤسسان آن بودند. این گروه از نخبگان عصر پهلوی نیز، گرفتار تضاد اساسی میان اندیشه و عمل بودند. آنها تحصیلکرده غرب بودند و افکار بلندپروازانه‌ای در زمینه توسعه در سر داشتند؛ اما در عمل مجری بی چون و چرای دستورات کسی بودند که اساساً به توسعه و به ویژه توسعه سیاسی معتقد نبوده و تنها راه انجام اصلاحات را، شدیدترین دیکتاتوری‌ها می‌دانست. (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۱۶) فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور نیز در این سالها، با رویگردانی از سازوکارهای مشارکت قانونی واقعی، و با تکیه بر محوریت شاه و رقابت نخبگان فکری و ابزاری در همراهی با خواسته‌های وی، این مسیر را تسهیل می‌نمودند. (ازغندی و دیگران، ۱۳۸۸:

۵۱) هویدا در اظهاراتش از شاه به منزله پدر تاجدار، ناجی ملت، مبتکر انقلاب سفید و ارباب نام‌می‌برد. وی در کنار برخورداری سازمان یافته حزبی، بسیاری از شخصیت‌های عمدتاً تحصیل‌کرده در آمریکا و وفادار و صدیق را گرد خود جمع کرده بود. این افراد طی سالهای صدرات هویدا پست‌های حساس و کلیدی کشور را به عهده داشتند. (انصاری، ۱۳۷۱: ۷۳) عمده‌ترین نهادهای پهلوی دوم در حرکت به سمت مدرنیزاسیون که از حمایت نخبگان فکری محافظه کار برخوردار بود را می‌توان محصول نظام تک حزبی (رستاخیز)، دیوانسالاری گسترده و درآمدهای نفتی سرشار ایران بین سالهای ۴۲ تا ۵۷ دانست. (فوران، ۱۳۸۹: ۴۶۲) حزب رستاخیز را دو گروه بسیار متفاوت طراحی کرده بودند. گروه نخست کارشناسان جوان و دارندگان مدرک دکترای علوم سیاسی از دانشگاه‌های آمریکا که با تأسی به نظریات هانتینگتون معتقد بودند تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است، غافل از آنکه حزب نه صرفاً ابزار حکومتی نظارت بر توده‌ها بلکه باید رابطی باشد که فشارهای جامعه را به دولت و دستورات جامعه را به دولت منتقل می‌کند. دسته دوم کمونیست‌های پیشین دسته شیرازی بودند که با حمایت علم وارد گود سیاست شده و معتقد بودند تنها سازمانی با ساختار لنینیستی می‌توانست توده‌ها را بسیج و جامعه را به سوی مدرنیسم رهنمون سازد. حزب رستاخیز با جذب احزاب ایران نوین و حزب مردم اعلام نمود که اصل سانترالیسم دموکراتیک را رعایت، بهترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه داری را ترکیب، پیوندی متقابل میان حکومت و مردم برقرار و شاه را برای تکمیل انقلاب سفید خود و بردن ایران به سمت تمدن بزرگ جدید یاری خواهد کرد. (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۵۴۳-۵۴۲) گسترش دیوانسالاری به ویژه در سی و هفت سال حکومت محمدرضا شاه سبب شد تا هرم قدرت در این دوره با حذف زمینداران و شاهزادگان، بر قدرت و توانمندی شاه بیفزاید (ایمانی، ۱۳۸۳: ۱۳۰) و نخبگان فکری و ابزاری با میزان زیاد وابستگی به شاه و دربار در مسیر نوسازی مدنظر محمدرضا شاه حرکت نمایند. در این دوره اکثر نخست وزیران مقام خود را مرهون شاه دانسته و لذا مجری دستورهای او بودند. مجلس مقننه نیز در راستای تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه، آزادی عمل نداشتند و شاه می‌توانست به موجب قانون اساسی (مصوب ۱۳۲۸ش)، بنابر صلاحدید خود نسبت به انحلال هر یک از دو مجلس شورای ملی و سنا و یا هر دو اقدام نماید. (کریمی، ۱۳۳۴: ۳۷) اختیارات نخبگان مقننه در خصوص نظارت بر عملکرد قوه مجریه نیز به شدت وابسته به شاه بود به طوری که اعمال نفوذ و میزان تسلط شاهان پهلوی بر عملکرد قوه مقننه در استیضاح و سوال از

وزرا به نسبت عصر مشروطه، بسیار گسترده و قابل توجه به نظر می‌رسد. در چنین شرایطی برای گام برداشتن در مسیر توسعه، دو راه پیش روی نخبگان حاکم قرار داشت: ۱. تسلیم و اطاعت از شاه و پذیرفتن نوسازی سطحی او به عنوان توسعه کشور؛ ۲. خروج از گروه نخبگان حاکم و پیوستن به صف اپوزیسیون برای مبارزه با اساس نظام حاکم که مانع اصلی توسعه بود و عمدتاً بخش اعظم نخبگان، آسانترین راه یعنی راه اول را برگزیدند. (شهرام نیا و دیگران، ۱۳۸۸: ۸۳-۸۲) اما از سال ۴۲ تا ۵۶ توسعه اقتصادی بیشتر به واسطه درآمدهای روزافزون نفت عملی شد. میزان درآمد نفت که در سال ۱۳۴۲، پانصد و پنجاه و پنج میلیون دلار بود در سال ۱۳۵۵ به حدود بیست میلیارد دلار رسید.

عمده حضور نخبگان فکری و ابزاری همفکر با برنامه‌های مدرنیزاسیونی محمدرضا شاه را می‌توان در دو طبقه نخست مشاهده نمود. در این طبقات خانواده‌های اشرافی همچون امینی، علم، بیات، جهانبانی، سیاستمداران قدیمی و سرمایه دارانی همچون حبیب ایقانیان، محمد خسروشاهی، قاسم لاجوردی و مهدی نمازی حضور داشتند. از آنجا که بیشتر صاحب منصبان و نخبگان ابزاری در حکومت پهلوی در همین تعداد محدود خانواده اشرافی و دربار قرار داشتند، چرخش نخبگان در این طبقات صورت گرفته و به حاشیه رفتن نخبگان فکری معترض به سیاست‌های توسعه‌ای شاه همچون محمد نخشب، متین دفتری، حسین ملکی و بسیاری دیگر از احزاب و جریان‌های مختلف به امری معمول تبدیل شد. (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۵۲۸) ساخت قدرت سیاسی یکجانبه، فرمایشی و عمودی، شخصی شدن قدرت توسط شاه، فقدان مشارکت‌های مدنی، عدم وجود احزاب در معنای واقعی خود، وجود فرهنگ سیاسی متملقانه، رقابت و ستیز متوازن، فقدان نهادینگی در امر سیاست از نشانه‌های عدم توسعه سیاسی در ایران عصر پهلوی بود که برنامه‌های نوسازی محمدرضا شاه را همچون پدرش به امری سطحی و تک بعدی مبدل ساخته بود. (نیکفر و علی یاری، ۱۳۹۶: ۱۹۲) وجود چنین فضایی که در آن ریزش نیروهای سیاسی و نخبگان فکری و تبدیل آنها به سوژه‌های شناور از بحران‌های عمیق سیاسی حکایت داشت، محمدرضا شاه را مجاب نمود تا در کنار اصلاحات اقتصادی، از استراتژی‌های انتقال‌گرا که بتواند دوام و بقا رژیم را تأمین کند بهره‌گیری نماید.

وی طی سالهای ۱۳۵۳ تا ۵۵ و در جهت آنچه رسیدن به دروازه‌های تمدن و اجرای مدرنیزاسیون می‌نامید، حتی غرب را به عنوان یکی از گفتمان‌های ناسیونالیستی خود به چالش کشید و با تأکید بر مفهوم ایران باستان و فعالیت در قالب نظام تک حزبی در صدد محدود نمودن فئودالیسم

صنعتی برآمد. با این حال؛ چنین اقداماتی حتی از سوی روشنفکران منتسب به حلقه فرح پهلوی که با دربار در ارتباط مستقیم بودند امری بیپه‌وده تلقی شد. حلقه نخبگان فکری فرح پهلوی، هم غرب و هم ایران باستان را یکجا طرد می‌کرد. به عنوان مثال داریوش شایگان همگام با سایر روشنفکران این حلقه نه تنها تکنیکی شدن ایران را به باد استهزاء می‌گرفتند، بلکه آن را نمودی از غربزدگی دانسته و توجه و عنایت به ایران باستان را مظهر اسطوره زدگی روح روشنفکری معاصر خواندند. (شایگان، ۱۳۷۱: ۱۸۹-۱۸۲)

نخبگانی همچون حسین نصر و احسان نراقی با توجه به نابسامانی‌های فزاینده کشور و روند نوسازی سطحی، غیربومی و تک بعدی شاه که به ناآرامی و آشوب‌های گسترده در سالهای پایانی حکومت محمدرضا منجر شده بود، خواستار گفتمان نه شرقی و نه غربی در برنامه‌های توسعه‌ای شاه شده و همراه با روشنفکران مذهبی ضدژمونیک‌ی همچون جلال آل احمد، دکتر شریعتی و به ویژه امام خمینی به شالوده شکنی در مناسبات غرب و شرق پرداختند. با این تفاوت که در گفتمان نصر و همراهانش در حلقه فرح، تعریفی حداقلی از امتزاج دین و سیاست را مد نظر داشتند به ارائه راهکار به شاه برای مواجهه و کنترل جو ملتهب سالهای پایانی حکومت پهلوی مبادرت نمودند. (آقاحسینی، ۱۳۸۵: ۲۷)

نخبگان فکری در این حلقه از شاه خواستند تا تکنوکراتها و روند تکنیکی کردن جامعه ایران را کنار گذاشته و در برنامه‌های نوسازی خود از بازاریان اصیل که هنوز قدرت اثر گذاری زیادی در لایه‌های مختلف و طبقات متعدد اجتماعی ایران داشتند بهره گیری نماید. اینان حتی از شاه درخواست نمودند که به مصدقی‌ها در این نظام انتقال‌گرا توجه بیشتری معطوف شده و از آنان دلجویی شود. سلب مالکیت از داریی‌های سلطنتی و انتقال آن به آموزش و پرورش، برچیده کردن دستگاه سرکوب و عدول از سیاست‌های باستان‌گرایی از واپسین نصایح نخبگان فکری به شاه و سایر نخبگان ابزاری در مسیر نظارت و کنترل بر جامعه و حفظ رژیم در مسیر نوسازی بود. (Naraghi, 1994.28) حاکمیت اقتدارگرایانه محمدرضا سبب شد تا وی در طول ده سال و به فاصله سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ به طور دقیق ۲۷ کابینه را عوض و حدود ۴۰۰ جابجایی در پست‌های وزارتی انجام دهد. (Bosworth, 1992. 68)

هنگامی که برنامه‌های نوسازی دوره پهلوی اول و انقلاب سفید پهلوی دوم، شرایط توسعه همه جانبه و امکان مشارکت سیاسی طبقات اجتماعی را فراهم نکرد، بخشی از نخبگان فکری

مانند روحانیت و روشنفکران دینی، مبارزه با نظام سیاسی را به عنوان تنها راه تحول و دگرگونی اجتماعی برگزیدند. از ۲۱۰۱ نفر از کسانی که در فاصله سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۵، به علت جرایم سیاسی دستگیر شده بودند به طور تخمینی، نود درصد به گونه‌ای روشنفکر محسوب می‌شدند که یا رهبران مذهبی و روحانیون، و یا افرادی با تحصیلات دانشگاهی بودند. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی، ۱۳۸۳: ۲۰۷) فقدان امنیت نخبگان در مقابل قدرت استبدادی شاهان پهلوی، پیامدهای ناگواری داشت؛ اول آنکه به علت بی ثباتی در موقعیت شغلی، آنان به جای برنامه ریزی بلند مدت که لازمه توسعه همه جانبه است، به صورت روزمره به انجام وظایف خویش می‌پرداختند. دوم؛ در مدت نامشخصی که در عرصه مدیریتی کشور حضور داشتند فرصت را برای سوء استفاده از اموال دولتی مغتنم می‌شمردند. اتکاء به بیگانگان، رانتیر بودن اقتصاد کشور، افزایش فساد مالی نخبگان و وابستگی اقتصادی نخبگان به حکومت، فقدان بخش خصوصی کارآمد و قوی از موانع عمده همکاری موثر نخبگان فکری با نخبگان ابزاری در روند توسعه و مدرنیزاسیون ایران بود.

نتیجه گیری

بنا بر آنچه در مقاله حاضر مورد بررسی قرار گرفت، می‌توان نتیجه گرفت که بر اساس نظریه نخبه‌گرایی، در جامعه معاصر ایران و به ویژه در دوران حاکمیت پهلوی، یک گروه منسجم (نخبگان فکری و ابزاری) بر اساس منافع و به صورت آگاهانه بر ساخت قدرت و توزیع و تخصیص مواضع اقتدار اعمال نفوذ می‌کردند. در دوره پهلوی اول، تسلط گفتمان نخبگان فکری مبنی بر ضرورت حرکت ایران به سمت نوسازی و مدرنیزاسیون باتوجه به اوضاع آشفته و وضعیت نابسامان و پر هرج و مرج کشور با حاکمیت فردی مقتدر (رضاخان) مدنظر نخبگان فکری و ابزاری قرار گرفته که در ابعاد مختلف و با ابزارهای متفاوتی همچون مطبوعات، جراید و حمایت‌های همه جانبه در مجلس و سخنرانی‌ها پیگیری و تعقیب می‌شد. هر چند بخش اعظم این نخبگان در ادامه، قربانی استبداد و دیکتاتوری رضاشاه و توسعه تک بعدی، غیر بومی و سطحی او شده و از انجام اصلاحات ناامید و مجبور به کناره گیری، حبس، ترور و خودکشی شدند، اما اقدامات آنان در مسیر نوسازی ایران و توسعه کشور بر کسی پوشیده نیست. در دوره پهلوی دوم با تقسیم نخبگان فکری به دودسته نخبگان اصلاح طلب و محافظه کار، مشاهده شد که محمدرضا نیز همچون پدرش با بهره گیری از نخبگان در مشروعیت بخشی به حکومت خود و با کنار گذاردن و به حاشیه راندن نخبگان اصلاح طلب و منتقد، به ایجاد شبکه وسیعی از

نخبگان وابسته و درباری مبادرت نموده که اغلب در پیوند خویشاوندی با وی بوده و یا از فرمانبرداری بالایی برخوردار بودند.

به بیان دیگر در غیاب و ضعف گروه‌های رسمی متأثر از ساخت قدرت هرمی و سلسله مراتبی، این گروه‌های غیر رسمی همراه با شبکه گسترده پیرامونی خود بر تصمیمات و سیاستگذاری‌ها تأثیر می‌گذاشتند تا برنامه‌های مدنظر محمدرضا شاه را در حوزه مدرنیزاسیون تک بعدی وی پیگیری نمایند. بنا بر نظریه موسکا این گروه اقلیت در درون طبقه سیاسی حاکم از طریق روابط خویشاوندی و محفلی به همبستگی و اشتراک در منافع می‌رسیدند. ناکامی نخبگان اصلاح طلب در عصر پهلوی، بیانگر این واقعیت است که اگر چه ممکن است توسعه اقتصادی در چارچوب نظام استبدادی امکانپذیر باشد، اما دستیابی به توسعه موزون و همه جانبه در چنین نظامی دشوار است. نخبگان عصر پهلوی به رغم پاره‌ای کاستی‌ها مانند شیفتگی نسبت به تمدن غرب، در مرحله ترویج فکر مترقی و آشنایی جامعه با جهان توسعه یافته نقش موثری داشتند، اما در مرحله بعد، یعنی پس از ورود به عرصه اجرایی، به دلیل بیگانگی با توده‌ها و شرایط و مقتضیات توسعه بومی از این مسیر جدا شده و ساختار استبدادی حاکمیت پهلوی، وابستگی به بیگانگان و قدرت‌های خارجی، التقاطی بودن افکار و فرهنگ سیاسی متملقانه، ناکامی در مسیر نوسازی جامعه توسط آنان را تشدید نمود.

منابع فارسی

کتاب

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۸)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه؛ کاظم فیروزمند و محسن شانه چی، تهران انتشارات مرکز
- آژند، یعقوب، (۱۳۷۸)، نفت در دوره رضاشاه (اسنادی از تجدید نظر در امتیاز نامه داری، قرارداد ۱۹۳۳)، اداره کل آرشیو اسناد و موزه دفتر رئیس جمهور، تهران، سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی
- آل احمد، جلال (۱۳۵۷)، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، چاپ دوم، انتشارات اختران
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، چاپ اول، تهران، قومس
- انصاری، احمدعلی مسعود (۱۳۷۱)، من و خاندان پهلوی، تهران، انتشارات البرز
- باتامور، تی بی (۱۳۸۱)، نخبگان و جامعه، ترجمه: علیرضا طیب، چاپ اول، تهران، انتشارات شیرازه
- بشیریه، حسین (۱۳۸۹)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات گام نو، چاپ هشتم
- بهنام، جمشید، (۱۳۸۳)، ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران، انتشارات فرزانه روز، چاپ دوم
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۲)، تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان، چاپ اول، تهران، انتشارات نشر نی
- دهباشی، علی، (۱۳۷۸)، آینه عبرت (خاطرات دکتر نصر الله سیف پور فاطمی)، تهران، انتشارات سخن
- رامین جهانبگلو، نورالله قیصری (۱۳۸۱)، روشنفکری در ایران (گفتگوی تمدن‌ها و روشنفکری، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها)، تهران، چاپ اول، انتشارات توسعه
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۶)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول
- (۱۳۹۰)، اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار، تهران، انتشارات فرزانه روز، چاپ اول
- صفایی، ابراهیم، (۱۳۵۶)، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

- طلوعی، محمود (۱۳۷۳)، **بازیگران عصر پهلوی** (از فروغی تا فردوست)، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات علم، چاپ سوم
- عاقلی، باقر، (۱۳۶۹)، **داور و علیه**، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی
- (۱۳۷۱)، **تیمور تاش در صحنه سیاست ایران**، تهران، انتشارات جاویدان
- فوران، جان (۱۳۸۹)، **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی تا انقلاب**، ترجمه احمد تدین، چاپ پنجم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا
- کریمی، بهمن (۱۳۳۴)، **قانون اساسی و متمم آن**، تهران، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال
- گی روشه (۱۳۸۰)، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران، انتشارات نی، چاپ یازدهم
- لمیتون، آن، (۱۳۷۷)، **نظریه دولت در ایران**، ترجمه چنگیز پهلوان، هران، نشر گویو

مقالات

- آقا حسینی، علیرضا (۱۳۸۵)، **نقش حلقه روشنفکری فرح پهلوی در تحولات سیاسی اجتماعی معاصر**، مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان، سال هجدم، شماره دوم، تابستان
- استوار، مجید (۱۳۹۶)، **نقش روشنفکران ایرانی در ساخت دولت رضاشاه**، فصلنامه رهیافت-های سیاسی و بین‌المللی، سال هشتم، شماره ۴ (۵۰ پیاپی)، تابستان
- ایمانی، مصطفی (۱۳۸۳)، **نخبگان ایرانی، غرب و مدرنیته**، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره ۱۰
- پروین دخت اوحدی، کاظم حاجی رجبعلی (۱۳۹۴)، **بستر سازی گفتمانی در سیاست فرهنگی پهلوی اول (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش)**، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵، شماره ۴، زمستان
- جاسب نیکفر، حسن علی یاری (۱۳۹۶)، **آسیب شناسی انحطاط دولت اقتدارگرای بورکراتیک محمدرضا پهلوی**، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره ۱۲، زمستان
- حسین بشیریه، روزا کرم پور (۱۳۸۳)، **بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجاریه**، مجله پژوهش، شماره ۱۰
- روح الله رشید کرشان، صمد صباغ (۱۳۹۷)، **جامعه شناسی تحولات تجدد در ایران**، فصلنامه

- مطالعات جامعه شناسی، سال دهم، شماره ۳۹، تابستان
- سید امیر مسعود شهرام نیا، مجید اسکندری (۱۳۸۹)، ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمد سازی روند توسعه ایران عصر پهلوی، فصلنامه گنجینه اسناد؛ سال بیستم، دفتر اول، بهار
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۶)، داستان عضوپذیری حزب رستاخیز، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره ۴۴، زمستان
- شایگان، داریوش (۱۳۷۱)، بت های ذهنی و خاطره ازلی، تهران، انتشارات امیرکبیر
- صادق زیبا کلام، مهدی صبحی، علی بهرامی و حسن رنجبر کهن (۱۳۹۰)، نقش نخبگان سیاسی در توسعه سیاسی ایران، دانشنامه حقوق و سیاست، شماره ۱۶، پاییز و زمستان
- صمد عابدینی، امیرخوشحال (۱۳۹۳)، نقش نخبگان فکری و سیاسی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بین دو انقلاب (از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۵۷ ش) و نقش توده‌ها در آن، فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال یازدهم، شماره ۴۰، بهار
- علیرضا ازغندی، ابوذر دلاور (۱۳۹۰)، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمد رضا شاه (بررسی موردی نخست وزیری امیر عباس هویدا از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶)، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۳، پاییز
- علیرضا ازغندی، علی جان مرادی جو (۱۳۹۵)، حلقه درونی قدرت در ساختار سیاسی حکومت پهلوی دوم (۱۳۴۲-۱۳۵۷)، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره ۲۳، تابستان
- محمدرضا علم، فرزانه دشتی و بیژن میرزایی (۱۳۹۳)، برنامه تجدد و نوسازی ایران در عصر رضاشاه پهلوی، فصلنامه تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال چهارم، شماره ۱، بهار و تابستان
- محمود کتابی، اسماعیل شفیعی و فرهاد نوایی (۱۳۹۵)، نقش مولفه‌های مختلف در جهت گیری فرهنگ سیاسی نخبگان پهلوی دوم، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۷، زمستان
- مهدی گلجان، مازیار طاهری (۱۳۸۷)، تأثیر نخبگان سیاسی دوره پهلوی اول بر جامعه، مجله مسکویه، دوره سوم، شماره ۹، پاییز و زمستان

English Resources

Book

- Ansari, ali (2012), *the politics of nationalism in modern iran*, New York:

Cambridge university press

- Banani, Ammin,(1961),**The Modernization of Iran** (1921- 1941), Stanford: Stanford University Press
- Bosworth,Edmond ,(1992), **Pahlavi Iran**,CALIFORNIA: Mazda Publisher
- Elliot,matthew (2004), **New iran and dissolution ofparty politics under reza shah**,in Atabaki,touraj,zurcher
- Naraghi,Ehsan, (1994), **From Palace to prison**, Chicago: Ivan R.Deer
- Milan, Abas (2000), **The Persian sphix**, NewYork: I.B.Tauris
- Zonis,Marvin (2015), **Political Elite of Iran**, NewYork: princeton University press

